



صلح و جنگ از دیدگاه شیخ اجل مصلح الدین سعدی

مجید زهتاب*

اگر پیلزوری وگر شیرچنگ به نزدیک من صلح بهتر که جنگ

در آغاز ذکر این نکته ضروری است که چه در روزگار سعدی و چه قرن‌ها پیش از او یا بعد از او، گستره زمین میدان تاخت و تاز قدرتهای کوچک و بزرگ بوده است؛ از امرای محلی که خراجگزار امرای بزرگتر بودند، تا پادشاهان بزرگ سلسله‌هایی مثل غزنویان و سلجوقیان، قبل از سعدی و ایلخانان و ترکمانان و صفویان که پس از او بر روی کار آمدند، و ترکتازی بلامنازع مغولان در زمان او؛ همه و همه ادامه حیات خود را در برتری نظامی می‌دانستند و چنین هم بود.

در آن روزگاران برترین و مهم‌ترین صفت یک شهریار، قدرت نظامی‌گری و جنگجویی و زورمندی و لشکرآرایی او بود. به عبارت دیگر قدرت بر خلاف دوران معاصر که با جابه‌جایی در مفهوم آن، درخشانترین

نوشته حاضر، بخشی از یک پژوهش نسبتاً مفصل است که در باب خرد سیاسی سعدی و بررسی نظریات اجرایی و مدیریتی او صورت گرفته است. اینکه چرا این بخش برای چاپ در فرهنگ اصفهان انتخاب شد به دو دلیل است: یکی اینکه اهل فرهنگ به این وجه از وجوه سعدی کمتر پرداخته‌اند و دیگر آنکه شاید اگر خوانندگان عزیز که بیشتر سعدی را در لباس علم، زهد، حکمت، وعظ، عرفان و بالاخره عاشقی و رندی می‌شناسند، در لباس سپاهیگری و فرماندهی و مشاورت نظامی - در عین صلح و دوستی - هم مشاهده کنند، خالی از لطف نباشد.

ذکر این نکته هم لازم است که در جای جای این نوشته به کلمه شهریار برمی‌خوریم، شهریار در کل این پژوهش، نماینده نظام سیاسی مورد نظر سعدی و در واقع کانون قدرت و منشأ تصمیم‌گیری است.

* - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.



همی تا برآید به تدبیر کار

مدارای دشمن به از کارزار^۳

و این زلال کلامی است که از جانی شریف و روحی مصلح و نیکی گستر، سرچشمه می‌گیرد تا جان تشنه^۴ خستگان از درگیری و خشونت و خونریزی را مهربانانه سیراب نماید. در این مقام سعدی را می‌بینیم که بر مسند رحمت و حکمت تکیه زده و خطاب به همه قدرتمندان تاریخ، پدران و یا بیانی نافذ اندرز می‌دهد که: «... السیف أَخْرَجُ الحیل، یعنی مصاف وقتی روا باشد که تدبیر دیگر نماند...»^۵

اگر پسپایل زوری و گر شیرچنگ

به نزدیک من صلح بهتر که جنگ^۵

ببخش ای پسر کادمی زاده صید

به احسان توان کرد و وحشی به قید^۶

عدو را به الطاف گردن ببند

که نتوان بریدن به تیغ این کمند

چو دشمن کرم ببند و لطف و جود

نیاید دگر خُبت از او در وجود

شاید پس از بررسی آثار سعدی بتوان گفت که چکیده حکمت و خرد سعدی در ابیاتی آنچنان یا کلامی این چنین جلوه‌گری کرده است: «عاقل چو خلاف اندر میان آید بجهد و چون صلح ببند لنگر نهد، که آنجا سلامت بر کران است و اینجا حلاوت در میان»^۷ او همچنین به عنوان یک راهبرد به خوبی می‌داند که کارآمدترین سلاح ضد جنگ «زر» است. اگر سعدی آسوده به کار تدوین آثارش در شیراز پرداخته، مدیون انتفاع و بهره‌برداری هوشمندان و بهنگام از این سرمایه است. می‌دانیم که در سراسر ایران بزرگ، یگانه منطقه‌ای

جلوه‌اش را در دانایی و اقتصاد می‌نمایاند،^۱ منحصراً در نظامیگری خود را نشان می‌داد و هر شهریاری اگر از نوع نظامی و فرماندهان شجاع و با تدبیر و سپاهیان پُر شمار برخوردار نبود، یا به تدریج مغلوب گردنکشان و مدعیان داخلی می‌شد یا دشمنی برتر و همجوار او را از پای درمی‌آورد. اگر به کتابهای تاریخی به‌جا مانده از آن روزگاران همانند تاریخ جهانگشای جوینی و تاریخ جهانگشای نادری، زبده‌التواریخ و به‌ویژه کتاب دیار بکر به مراجعه کنیم، آنقدر شدت نظامیگری و جنگ و خونریزی در عملکرد شهریاران زیاد است که می‌توان گفت این کتابها در واقع کتاب سرگذشت جنگهای قدرتمندان است و اگر ماجراهای مفصل جنگها از این کتابها حذف شود، جز حجم اندکی از آن چیزی برجای نخواهد ماند. از این رو هرگاه، خردمند سیاستمداری چون سعدی می‌خواست برای ظهور و حضور و دوام نظام سیاسی مورد علاقه‌اش راهکارهایی تهیه کند،^۲ ناگزیر این راهکارها نمی‌توانست خالی از تدابیر جنگی و توصیه‌های نظامی باشد. سعدی آنچه را که از حکمت و خرد سیاسی می‌دانسته از اتابکان فارس که مورد علاقه‌اش بوده‌اند، دریغ نکرده است. برای مثال او در موضوع «نیروهای مسلح و تدابیر جنگی» به خوبی داد سخن داده، هم راهبردها را به خوبی مشخص و تبیین نموده و هم شیوه‌ها (تاکتیک‌ها) را مشروح‌تر و شفاف‌تر از پیشینیان بازگو کرده است. توصیه‌های نظامی و تدابیر نبرد او به خصوص در حوزه راهبردها آنقدر خردمندان و عالمانه و بر اساس اقتضای حکمرانی است که می‌توان گفت امروز هم هیچ نظام سیاسی، بی‌نیاز از دانستن و به کار بستن آنها نخواهد بود.

آنچه که این راهکارها و توصیه‌های نظامی را از بسیاری نمونه‌های پیشین و حتی بعد از او والاتر می‌نمایاند و بالاتر می‌نشانند، حلول روح مهربان و مصلح و مداراگرای سعدی در کالبد سخت و بی‌احساس و خشن موضوعی مانند جنگ است. مصلح‌الدین در نهایت هوشمندی در نخستین بیت از «گفتار اندر رای و تدبیر ملک و لشکرکشی» در بوستان، منشور مشفقانه خود را که جز مهربانی و مدارا و نودوستی و به تعبیر امروزین آن، رعایت حقوق بشر نیست، با صدای رسا اعلام می‌کند:

۱- الوین تافلر، جابه‌جایی در مفهوم قدرت، ترجمه شهین دخت خوارزمی، نشر سیمغ، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۷.
 ۲- در باب وظایف شهریار و رعایا ر.ک: تحقیق درباره سعدی، نوشته هانری ماسه، ترجمه دکتر مهدوی و بوسفی، ص ۱۹۰ و نیز مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، نوشته منصور رستگار فسایی، ص ۴۱۶.
 ۳- بوستان، باب اول، ص ۷۳.
 ۴- کلیات سعدی، نصیحة الملوک، ص ۲۰.
 ۵- بوستان، باب اول، ص ۷۳.
 ۶- بوستان، باب دوم، ص ۸۷.
 ۷- گلستان، باب هشتم، ص ۱۸۹.



که از فتنه مغول در امان ماند، خطه فارس بود که اتابکان فارس با پرداخت باجهای گزاف به مغولان، راه حمله آنان را سد کردند و فارس را از ویرانی کامل نجات دادند.^۱ شاید بتوان گفت که نجات خطه شیراز از بزرگترین فاجعه تاریخ ایران بر اثر چنین اندرزهایی از چنین حکیمانی به حاکمان آن دیار باشد:

چون نتوان عدو را به قوت شکست

به نعمت ببايد در فتنه بست^۲

گر اندیشه باشد ز خصمت گزند

به تعویذ احسان زبانش ببند

عدو را به جای خسک در بریز

که احسان کند، گند دندان تیز

او جنگ را برای حفظ ثروت - به ویژه وقتی که افق

پیروزی چندان تابناک نیست - عاقلانه نمی داند. بلکه

صرف ثروت برای پیشگیری از جنگ را توصیه می کند:

«تا کار به زر بر می آید، جان در خطر افکندن نشاید، عرب

گوید: آخر الحیل، السیف»^۳ و به شهريار هشدار می دهد

که: «تا دفع مضرت دشمن به نعمت می توان کرد،

خصومت روا نباشد که خون از مال شریف تر است»^۴ او

دست دهش را از بازوی قدرت برتر می داند:

نباشته است بر گور بهرام گور

که دست کرم به که بازوی زور^۵

اگر توصیه ای در چگونگی جنگ و نحوه ادامه آن

می کند یا مشورتی برای نیل به پیروزی می دهد فقط بعد

از آن است که همه تدابیر برای پیشگیری از جنگ کارساز

نبوده و در غیر این صورت بی تردید، دست بردن به

شمشیر را حرام می داند:

چو دست از همه حیلتی در گسست

حلال است بردن به شمشیر دست^۶

اگر چه در این مقام نیز به کار بستن شمشیری از جنس

«تدبیر» را - نسبت به شمشیر پولادین - در اولویت

می داند و مقابله ابتدایی با دشمن ستیزه جو را بر عهده

تدبیر می نهد:

اگر دشمنی پیش گیرد ستیز

به شمشیر تدبیر خویش بریز^۷

اصولاً در رویارویی با دشمنی با قدرت برتر،

پیشنهاد صلح، امری طبیعی است، ولی نباید

دانست ادعاهای صلح دوستی سعدی پوششی برای

پنهان کردن ضعف در مقابل دشمنی برتر نیست؛ بلکه

توصیه به صلح، از اندیشه های پایدار و اصولی و مبتنی

بر معیارهای اعتقادی و انسان دوستی اوست. بر این اساس او حتی درگیری با دشمن زبون و ضعیف را هم جایز نمی داند و همواره ترجیح می دهد که دشمنان ضعیف را هم نه مغلوب و مقهور، که در سلک دوستان درآورد:

مزن تا توانی بر ابرو گره

که دشمن اگر چه زبون، دوست به^۸

سعدی در جایی که شهريار را از درگیری با دشمن

برتر برحذر می دارد، بلافاصله با استدلالی جوانمردانه او

را از درگیری با دشمن ضعیف هم نهی می کند و پنجه

درافکندن با ناتوان را از آیین جوانمردی به دور می داند:

مزن با سپاهی ز خود بیشتر

که نتوان زد انگشت با بیشتر

وگر زو تواناتری در نبرد

نه مردی ست بر ناتوان زور کرد^۹

در اینجا سعدی برای شعله ور نشدن آتش جنگ، از

شهريار می خواهد که برای پیشگیری از شروع نبرد حتی

در مقابل دشمن پرخاشگر هم نهایت صبوری را داشته

باشد و ستیزه جویی دشمن، لطافت روح و مدارای او را

تبدیل به خشونت نکند، مبادا که در طوفان خشم، دستور

آغاز نبرد صادر شود:

چو پرخاش بینی تحمل بیار

که سهلی ببندد در کارزار

لطافت کن آنجا که بینی ستیز

نبرد قز نرم را تیغ تیز

به شیرین زبانی و لطف و خوشی

توانی که پبلی به مویی گنشی^{۱۰}

و می گوید همچنان که در دفاع از ضربت شمشیر و تیر

۱- سعدی در مدح، اتابکان فارس را به دلیل دفع حمله مغول به

اسکندر برتری می دهد، زیرا اینان سدی از طلا در مقابل مغولان

ایجاد کردند و سد اسکندر در مقابل یاجوج و ماجوج از روی بود.

تو را سد یاجوج کفر از زراست

نه روین چو دیوار اسکندر است

۲- بوستان، باب اول، ص ۷۳.

۳- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۲.

۴- کلیات سعدی، نصیحة الملوك، ص ۲۰.

۵- گلستان، باب دوم، ص ۱۰۸.

۶- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۲.

۷- بوستان، باب اول، ص ۷۶.

۸- همان، ص ۷۳. ۹- همان.

۱۰- گلستان، باب سوم، ص ۱۲۳.



باید با طرف مقابل باشد و این طرف تا جایی که امکان پذیر است باید از بروز جنگ جلوگیری کند با این استدلال که:

ور او پای جنگ آورد در رکاب

نخواهد به حشر از تو داور حساب^۶
 او حتی می خواهد عقوبت اخروی خونریزی را متوجه طرف مقابل نماید، بنابراین تأکید می کند که اگر در هنگامه نبرد، دشمن پیشنهاد صلح دهد، بپذیرد و از دریافت درخواست صلح او دغدغه ها و احساس هایی مثل در موضع ضعف قرار گرفتن او و علاقه به شکست کامل نظامی دشمن و... در او زنده نشود. از این رو پس از شروع جنگ هم توصیه می کند:

وگر می برآید به نرمی و هوش

به تندوی و خشم و درشتی مکوش
 چو دشمن به عجز اندر آمد ز در

نباید که پرخاش جویی دگر^۷
 سعدی از سویی به خوبی می داند که پذیرش بی درنگ درخواست صلح دشمن، هم از تلفات و خسارات بیشتر جنگ پیشگیری می کند، هم ابهت درخواست کننده صلح را درهم می شکند و هم بر اقتدار و هیبت پذیرنده صلح می افزاید:

اگر صلح خواهد عدو سر مپیچ

وگر جنگ جوید، عنان بر مپیچ
که گر وی ببندد در کارزار
تو را قدر و هیبت شود یک، هزار
ور او پای جنگ آورد در رکاب

نخواهد به حشر از تو داور حساب^۸
 در عین حال با تمام اصراری که به عدم رد درخواست صلح دشمن دارد، هوشمندانه متذکر می شود که این ممکن است یک فریب جنگی باشد و باید جوانب احتیاط را رعایت کرد:

چو زنهار خواهد کرم پیشه کن

ببخشای و از مکرش اندیشه کن^۹

دشمن، زرهی که لایه میانی آن حریر است می پوشند، در مقابل تیغ زبان و تیر پرخاش او، اولین چاره، نرمی و تواضع است:

تواضع کن ای دوست با خصم تند

که نرمی کند تیغ برنده کند
 نبینی که در معرض تیغ و تیر

پپوشند خفتان صدتو حریر^۱
 در عین حال از آنجا که واقعگرایی و اعتدال، خصیصه بی بدیل اوست، به این نکته مهم روانی هم بی توجه نیست که حد نرمی و تواضع را هم باید رعایت کرد به نحوی که دشمن از آن دریافت ضعف و زبونی نکند و استدلال می کند که:

چو با سفله گویی به لطف و خوشی

فزون گرددش کبر و گردنکشی^۲
 بنابراین پس از رعایت تمامی مقدمات پیش گفته و پس از آنکه همه تدابیر و تلاشها برای پیشگیری از جنگ و یا امضای قرارداد صلح به شکست انجامید و آتش کینه دشمن شعله ور شد:

تو هم جنگ را باش چون کینه خاست

که با کینه ور مهربانی خطاست^۳
 و فقط در این شرایط سخت است که با لحنی حماسی جواز جنگ و فتوای کارزار را صادر می کند:
به اسبان تازی و مردان مرد

برآر از نهاد بداندیش گرد^۴
 اگر چه در هنگامه هیجا هم تأکید می کند که در اعمال قدرت و خشونت باید حدود را نگاه داشت و نباید بی محابا بر طبل خشونت و خونریزی کوبید. در اینجا نیز حدی که برای اعمال خشونت متصور است، مسدود نشدن راه صلح است. نباید در جنگ چنان خسارت - به خصوص روحی و شخصیتی - بر دشمن وارد کرد که طمع از صلح ببرد و امکان آن را کاملاً منتفی بداند و تا پای جان بایستد؛ نباید بر اثر خشونت بی حد، کاری کرد که دشمن حتی مرگ را بر سازش ترجیح دهد. بنابراین می گوید در هنگامه جنگ هم - بدون آنکه کسی بداند - به صلح بیندیش:

چو شمشیر پیکار برداشتی

نگه دار پنهان ره آشتی
که لشکر کشوفان مغفرشکاف

نهان صلح جستند و پیدا مصاف^۵
 سعدی به دلیل دغدغه همیشگی خویش نسبت به جنگ، معتقد است که همواره مسؤولیت شروع جنگ

۱- بوستان، باب چهارم، ص ۱۲۹.

۲- بوستان، باب اول، ص ۷۳.

۳- همان، ص ۴.

۴- بوستان، باب اول، ص ۷۷ (در نسخه مصحح مرحوم فروغی «شکوفان» آمده است).

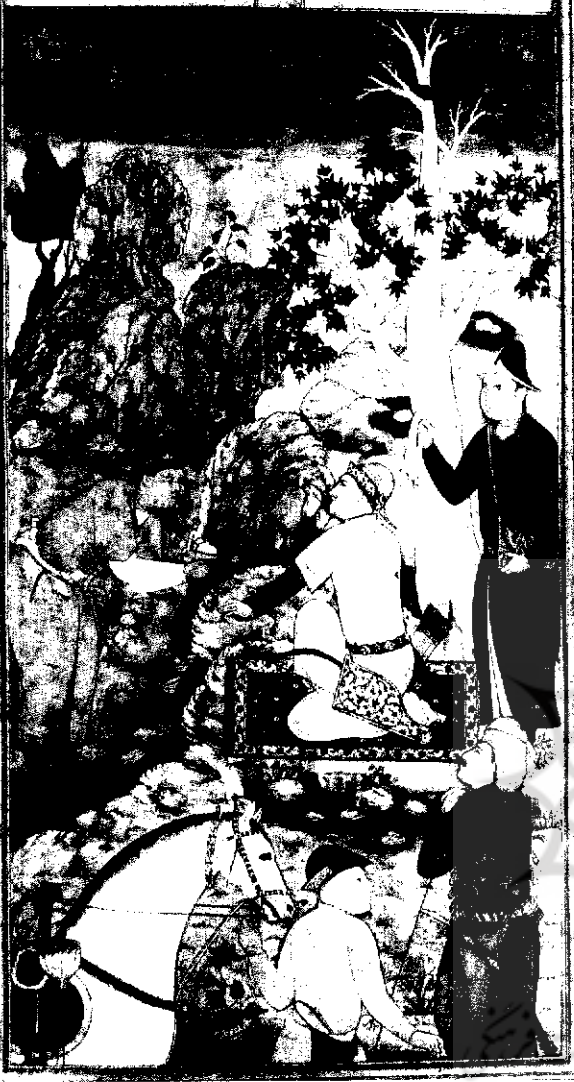
۵- بوستان، باب اول، ص ۷۳.

۶- همان، ص ۷۳.

۷- همان، ص ۷۴.

۸- همان، ص ۷۴.

شیزم که بمشیدن فرزند شرت
سر چشمه بر پشت کی نشست



سعدی مقتدرانه معتقد است تا برقراری صلح کامل و همه‌جانبه باید با دشمن در نهایت صلابت و جدیت و احتیاط رفتار کرد، مبادا که آوازه صلح او در عزم و اراده سپاهیان و جنگجویان خلل ایجاد کند؛ و می‌گوید در میدان مذاکرات صلح، بیشتر از صحنه جنگ باید محتاط بود:

نگویم ز جنگ بدانندیش ترس

در آوازه صلح از او بیش ترس
بسا کس به روز آیت صلح خواند

چو شب شد، سپه بر سر خفته راند^۱
به هر حال چون در دوستی زدن دشمن را آخرین
حیله او می‌داند، در مطالعه و تحقیق و نگریستن با تردید
و بدبینی به پیشنهادهای صلح، نهایت توصیه را دارد و
می‌گوید: «دشمن چو از همه حیلتی فرو ماند سلسله
دوستی بجنابند و آنکه به دوستی کارهایی کند که هیچ
دشمن نتواند.»^۲

بر این اساس در جایی که احتمال فریب و حيله‌گری
دشمن ضعیف، قوی است به هیچ بهانه‌ای رحم نباید به
کار رود: «بر عجز دشمن رحمت ممکن که اگر قادر شود بر
تو نبخشاید.»^۳ حتی اگر این دشمن تواضع کند و فوراً
خود را مغلوب قلمداد نماید. اصل احتیاط سالم مستلزم
این است که به رفتار خوب وی فریفته نشوند: زیرا
«دشمنی ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید
مقصود وی جز آن نیست که دشمن قوی گردد.»^۴ با این
حال بهتر است از شنیدن سخنان او خودداری نکنیم زیرا:
«نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن
رواست تا به خلاف آن، کار کنی.»^۵ پس شهریار نباید با
دشمنی که می‌تواند او را از پای درآورد، مماشاش کند،
اما باید از افراط در ابراز قدرت که ممکن است او را
ستمکار سازد بپرهیزد:

چو بر دشمنی با شدت دسترس

مرنجانش که او را همین غصه بس^۶

و در نهایت به یک نکته مهم در این باره می‌پردازد و
آن اینکه، در صلح باید نظر دوستان و هم‌پیمانان رعایت
و منافع آنان نیز، تأمین گردد؛ در غیر این صورت صلح او
مصادق این سخن است که: «هر که با دشمن صلح می‌کند
سر آزار دوستان دارد.

بشوی ای خردمند از آن دوست دست

که با دشمنانت بود هم‌نشست»^۷

و چه بسا که این‌گونه صلح کردن با دشمن موجب آزردن
دوستان و احیاناً تبدیل آنان به مخالف یا دشمن باشد.

توصیه‌ها و راهکارها

در زمینه تدابیر جنگی و نیروهای مسلح سعدی
توصیه‌هایی دارد که بعضی مربوط به زمینه‌ها و آمادگی‌های
قبل از جنگ است و بعضی مربوط به زمان جنگ. ما در این
بخش از آنچه مربوط به قبل از شروع درگیری‌هاست، با
عنوان «توصیه‌ها» و از آنچه مربوط به زمان درگیری است
تحت عنوان راهکارها (تاکتیک‌ها) صحبت می‌کنیم.

- ۱- بوستان، باب اول، ص ۷۶.
- ۲- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۴.
- ۳- گلستان، ص ۱۷۲. ۴- همان، ص ۱۷۱.
- ۵- همان، ص ۱۷۳. ۶- بوستان، باب اول، ص ۵۳.
- ۷- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۲.

او به خوبی می‌داند که در میدان جنگ که میدان تحمیل واقعیت است، خیالبافی و احساسات و قهرمان‌بازی، هیچ جایگاهی ندارد. بر این اساس زیرکانه می‌گوید:

چو دستی نشاید گزیدن، بیوس

که با غالبان چاره زرق است و لوس^۲
البته این تنها یک موضع‌گیری کوتاه مدت و موقتی است که باید در تقابل با قدرت برتر یا «غالبان» اتخاذ شود، لذا بلافاصله توضیح می‌دهد که پوست دشمن را می‌توان با تدبیر در فرصت مناسب کند و تا پیش آمدن این فرصت باید چون دوست با او مدارا کرد و نوید می‌دهد که:

به تدبیر رستم درآید به بند

- که اسفندیارش نجست از کمند -

عدو را به فرصت توان کند پوست

پس او را مدارا چنان کن که دوست^۵

و در جای دیگر، با کلماتی که سعی دارد با به کار بردن آن از ننگ تسلیم شدن به دشمن بکاهد می‌گوید: «پنجه با شیر انداختن و مشت با شمشیر زدن کار خردمندان نیست»، جنگ و زورآوری مکن با مست

پیش سرپنجه در بغل نه دست^۶
و این فروتنی - بخوانید ذلت - را سرنوشت محتوم ضعیف در مقابل قوی می‌داند:

سعدی چو سروری نتوان کرد لازم است

بسا سخت‌بازوان به‌ضرورت فروتنی^۷

در اینجا حتی اگر در تسلیم، احتمال کشته شدن و جان باختن می‌رود، باز هم از سرنومیدی و از جان گذشتگی بر قلب دشمن زدن را بی‌نتیجه و معادلی «مشت با شمشیر زدن» می‌داند و در نهایت به هوای آینده‌ای امیدبخش فرار از مقابل دشمن را پیشنهاد می‌کند: «به هزیمت پشت‌دادن به که با شمشیر مشت زدن»^۸ و این همان کاری است که سلطان محمد خوارزمشاه در مقابل چنگیزخان انجام داد.

۱- در آداب الحرب و الشجاعة بابی با عنوان «اندر مشورت کردن در حرب تا ممکن گردد حرب ناکردن» آمده است. برای اطلاع بیشتر رک: آداب الحرب و الشجاعة، ص ۱۶۴.

۲- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۸.

۳- بوستان، باب هشتم، ص ۱۷۹.

۴- همان، ص ۷۳. ۵- همان.

۶- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۸.

۷- کلیات سعدی، غزل، ۶۰۲-ط، ص ۴۹۵.

۸- همان، نصیحة الملوک، ص ۲۰.



الف - توصیه‌ها

۱- پرهیز از درگیری با دشمن برتر
گفتیم که سعدی جنگ را فقط به‌عنوان «آخر الحیل» تجویز می‌کند. در این رویارویی، شرط اساسی برتری نیروهای خودی و روشنی نتیجه جنگ است. به تعبیر دیگر وقتی برآوردها و سنجش‌ها و رایزنی‌ها، برتری مطلق دشمن را گوشزد می‌کند،^۱ سعدی با واقعگرایی تمام و بدون ترس و تشویر، جنگ را به هیچ‌وجه جایز نمی‌داند و می‌گوید: «پنجه با شیر انداختن و مشت با شمشیر زدن کار خردمندان نیست...»^۲

چو بینی زیردست را زور دست

نه مردی بود پنجه خود شکست^۳



در خاتمه به فرجام خونین کسی که این اندرزه‌ها در او نگردد و با خصم برتر مخاصمت آغاز کند، تأسف خورده و با نومیدی توأم با دلسوزی می‌گوید:
رها کن تا بیفتد ناتوانی
که با سرپنجان، زور آزماید^۱

۲- داشتن دوستان فراوان و دشمنان کم

اولین توصیه‌ای که سعدی به سران نظام سیاسی مورد علاقه‌اش می‌کند، این است که روابط داخلی و بین‌المللی را چنان تنظیم کنند که هر روز بر تعداد متحدان و هم‌پیمانان افزوده گردد و از میزان مخالفان کاسته شود. چرا که دوستان و هم‌پیمانان فراوان خود به مثابه یک سپر ایمنی عمل می‌کنند که مایه ترس دشمنان و به تبع آن مانع بروز جنگ می‌باشند، همچنان که دشمن فراوان و دوست کم، هم احتمال بروز جنگ را بیشتر و هم احتمال پیروزی را کمتر می‌کند. سعدی داشتن دشمن بسیار را مایه نشاط و شادمانی خصم و باعث نگرانی و پریشانی دوستان می‌داند:
بود دشمنش تازه و دوست ریش

کسی کش بود دشمن از دوست بیش^۲

۳- حقیر و ضعیف ندانستن دشمن

توصیه دیگر سعدی این است که مبادا دشمن ولو ضعیف، دست کم گرفته شود. او دشمنان خرد و ضعیف را مانند قطراتی می‌داند که بالقوه این توان را دارند که به سیل بنیان‌کن تبدیل شوند.

حذر کن ز پیکار کمتر کسی

که از قطره سیلاب دیدم بسی

مزن تا توانی بر ابرو گره

که دشمن اگر چه زیون دوست به^۳
او دشمن ظاهراً حقیر را به آب سرچشمه‌ای کوچک تشبیه می‌کند که اگر از ابتدا راه آن سد نگردد، در ادامه مسیر آنقدر قوی می‌شود که ممکن است شتر را با بار واژگون کند و همراه خود ببرد:

دانی که چه گفت زال با رستم گُرد

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

دیدم بسی که آب سرچشمه خُرد

چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد^۴

آری سعدی تساهل در امر دشمنی را که در حال قوت یافتن است و احتمال قدرت گرفتن او در آینده زیاد است، به هیچ وجه عاقلانه نمی‌داند و معتقد است که:

مصلح‌الدین در نهایت هوشمندی در نخستین بیت از «گفتار اندر رای و تدبیر ملک و لشکرکشی» در بوستان، منشور مشفقانه خود را که جز مهربانی و مدارا و نوعدوستی و به تعبیر امروزی آن، رعایت حقوق بشر نیست، با صدای رسا اعلام می‌کند:
همی تا برآید به تدبیر کار
مدارای دشمن به از کارزار

درختی که اکنون گرفته‌ست پای

به نیروی مردی برآید ز جای
ورش همچنان روزگاری هلی
به گردونش از بیخ بر نگسلی
سر چشمه شاید گرفتن به بیل

چو پر شد، نشاید گذاشتن به پیل^۵
و همچنین دشمن ضعیفی را که در بن‌بست بیچارگی، دل ز جان بر می‌دارد، بسیار خطرناک می‌داند و هشدار می‌دهد که: «از دشمن ضعیف اندیشه کن که در وقت بیچارگی به جان بکوشد. گریه اگر چه ضعیف است، اگر با شیر در افتد، بزند و به چنگال چشمانش را برکند.»^۶
به روز معرکه ایمن مشو ز خصم ضعیف
که مغز شیر برآرد چو دل ز جان برداشت^۷

۴- رسیدگی به معیشت سپاهیان در زمان صلح

از نظر سعدی اساسی‌ترین عنصر، در سامان دادن و تحقق اهداف جنگ، نیروهای تکور پیاده و سواره‌نظام هستند، و باز به خوبی می‌داند که آنچه در فرجام جنگ اساسی‌ترین تأثیر را دارد - قبل از ابزار و ادوات رزم - نیروی انسانی است و همچنین عملکرد مثبت یا منفی انسانها، ارتباط مستقیم با پیشینه فکری و انگیزه‌های درونی آنها دارد، بر این اساس شناخت این انگیزه‌ها و تقویت آنها را مهم می‌داند.

آنچه که از بازتاب عملکرد نظامیان در جنگها از کتابهای تاریخ برمی‌آید این است که اکثر جنگجویان

۱- کلیات سعدی، غزلیات، غزل ۲۷۴- ب، ص ۲۰۷.

۲- بوستان، باب اول، ص ۷۳.

۳- همان، ص ۷۳. ۴- گلستان، باب اول، ص ۶۲.

۵- همان، ص ۶۱.

۶- کلیات سعدی، نصیحة الملوک، ص ۲۴.

۷- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۴.

سعدی نیک می‌داند که آنچه در میدان نبرد موجب تقویت روحیه جنگاوران می‌شود، وجود انگیزه‌های قوی برای نبرد با دشمن است. فقط در این صورت است که افراد می‌توانند در مقابل شداید و صدمات جنگ، مقاومت کنند. این انگیزه‌ها می‌تواند: دفاع از سرزمین، دین، ناموس، حیثیت و غرور ملی باشد.

(جز در مواردی مثل نیروهای قلباش که نیروهایی با انگیزه‌های قوی مذهبی بودند) سپاهگیری را شغل و محلی برای درآمد و معاش می‌دانستند، و حتی چندان پایبند این نبودند که در سپاه چه کسی حضور دارند و معمولاً اگر مقرری خوبی از شهریار دریافت می‌داشتند، می‌ماندند و در غیر این صورت سعی می‌کردند جای بهتری را برای حرفه خود پیدا کنند و چه بسا که به اردوگاه دشمن می‌پیوستند. بر اساس چنین شناختی است که سعدی بیشترین تأکید را در بهبود وضع معیشت و پرداخت حقوق بموقع سپاهیان دارد و معتقد است اگر در زمان صلح به مشکلات سپاهیان رسیدگی شود و انگیزه و روحیه پرنشاط داشته باشند، در جنگ نیروهای کارآمدی خواهند بود.

سپاهی در آسودگی خوش بدار

که در حالت سختی آید به کار^۱
و سفارش می‌کند که اگر قبل از پیش آمدن جنگی، سپاهیان در رفاه و آسایش به سر برده باشند، در زمان جنگ، نتیجه مثبت آن پدیدار خواهد شد، و پرداختن به این امر در زمان جنگ را دیرپاب و کم‌نتیجه می‌داند و تأکید می‌کند که:
کنون دست مردان جنگی ببوس

نه آنکه که دشمن فرو کوفت کوس^۲
و به سربازان فقیری که در هنگامه جنگ، شجاعانه و دل به مرگ نهاده بر دشمن حمله نمی‌کنند، حق می‌دهد:

سپاهی که کارش نباشد به برگ

چرا روز هیجا نهد دل به مرگ؟

... چه مردی کند در صف کارزار

که دستش تهی باشد و کار زار

بهای سر خویشستن می‌خورد

نه انصاف باشد که سختی برد^۳

او برای شهریار حکایت پادشاهی را نقل می‌کند که:

«لشکر به سختی داشتی. لاجرم [وقتی که] دشمن صعب

روی نمود همه پشت دادند.» آنگاه مسؤولیت این

شکست را از زبان یکی از سپاهیان فراری در توجیه علت فرار خود، بر گردن شهریار می‌گذارد: «... که اسبم بی جو بود و نمد زین به گرو و سلطان که به زر با سپاهیان بخیلی کند، به سر یا او نتوان جواتمردی کرد.»^۴ در پایان این حکایت شهریار را از یک خطر جنبی دیگر آگاه می‌کند - که با توجه به شخصیت و منشی که در مقدمه این بحث از سپاهیان به دست دادیم به دور از حقیقت نمی‌نماید - و آن این واقعیت است که ممکن است سپاهسانی که در عسرت معیشت به سر می‌برند ناچار دست به یاغیگری و دزدی و تبهکاری و اموری از این قبیل بزنند، که سعدی با تعبیر «سرنهادن در عالم» یعنی از لشکر جدا شدن و به امور خلاف عرف و اخلاق پرداختن، از آن یاد کرده است:

زر بده مرد سپاهی را تا سر بنهد

وگرش زر نهدی، سر بنهد در عالم

ادا شیع الکمئی یصول بطشاً

و خاوی البطن یبطش بالفرار^۵

در نهایت، گوشزد می‌کند که نگهداری و حراست از مُلک، با لشکر امکان‌پذیر است و نگهداری از لشکر با مال:

نواحی مُلک از کف بدسگال

به لشکر نگه دار و لشکر به مال

ملک را بود بر عدو دست چیر

چو لشکر دل آسوده باشند و سیر

چو دارند گنج از سپاهی دریغ

دریغ آیدش دست بردن به تیغ^۶

سعدی در ادامه از زبان سربازی که مستمراً خود را دریافت نکرده است، می‌گوید:

مرا گویند با دشمن درآویز

گرت چالاکسی و مردانگی هست

کسی بی‌هوده خون خویشستن ریخت؟

کند هرگز چنین دیوانگی مست؟

تو زر بر کف نمی‌یاری نهادن

سپاهی چون نهد سر بر کف دست؟^۷

و در پایان به شهریار، تذکر می‌دهد که ابزار پادشاهی او

لشکر است پس:

۱- بوستان، باب اول، ص ۷۴.

۲- همان.

۳- گلستان، باب اول، ص ۶۸.

۴- همان، ص ۶۹.

۵- بوستان، باب اول، ص ۷۵.

۶- کلیات سعدی، قطعات، ص ۱۲۴.



همان به که لشکر به جان پروری

که سلطان به لشکر کند سروری^۱

۵- رازداری و حفظ مسائل امنیتی

رازداری و نهان داشتن اسرار از اندررها و نصایح همیشگی حکیمان، دانایان و پیشوایان، به طبقات مختلف و از جمله کارگزاران و صاحب‌منصبان در همه ادوار بوده است. در امور نظامی و ساماندهی جنگ علیه دشمن، رازداری و حفظ اسرار و به تعبیر امروزی و نظامی آن «حفاظت اطلاعات» از ارکان مهم و اساسی تلقی می‌شود. طبقه‌بندی اطلاعات، گفتارها، نوشتارها، طرحها و اسناد از ویژگیهای نظام مدیریتی و حکومتی است و امروز هم با جدیت فراوان به آن پرداخته می‌شود. این طبقه‌بندی، امروز تحت عنوانهای به کلی سزّی، سزّی، خیلی محرمانه، محرمانه و عادی نامگذاری شده و در تمام جوامع شناخته شده است. در اهمیت این موضوع در دنیای کنونی همین بس که در کنار همه سازمانهای نظامی و انتظامی، سازمانی با عنوان «حفاظت اطلاعات» برای حفظ اسرار و افراد آن سازمان فعالیت می‌کند.

گفتیم که حفظ اسرار، یک سفارش همگانی است و در زندگی اجتماعی و روابط میان انسانها نیز می‌تواند نقش بی‌بدیلی ایفا کند. سعدی اهمیت این موضوع را تا آنجا می‌داند که رازگویی با دوستان را هم در بسیاری از موارد جایز نمی‌شمارد: «هر سزّی که داری با دوست در میان منه، چه دانی که وقتی دشمن گردد، و هر بدی که توانی به دشمن مرسان که باشد که وقتی دوست گردد»^۲ او رازداری نزدیکان و ندیمان پادشاه را از مهمترین وظایف آنها می‌داند و در تبیین این موضوع داستانی را نقل می‌کند که: «تنی چند از بندگان سلطان محمود گفتند حسن میمندی را که: سلطان امروز تو را چه گفت در فلان مصلحت؟ گفت: بر شما هم پوشیده نماند. گفتند آنچه با تو گوید با امثال ما روا ندارد که تو ظهیر سریر سلطنت و مشیر تدبیر مملکتی. گفت: به اعتماد آن که داند با کس نگویم، پس چرا می‌پرسید؟»^۳

سعدی مرگ را عقوبت آشکار کردن راز شهریاران می‌داند و اطرافیان را از آن برحذر می‌دارد:

نه هر سخن که برآید، بگوید اهل شناخت

به سزّ شاه، سر خویشتن نشاید باخت^۴

اما در امر جنگ، اهمیت موضوع دو چندان است، چرا که سخن فتح یا شکست ممکن است به احتمال زیاد سخن

بود یا نابودی باشد، پس ضمن توصیه به اندیشیدن و به کار بردن تدابیر لازم، نهان داشتن نیت را سفارش می‌کند:

به تدبیر جنگ بداندیش گوش

مصالح ببیندیش و نیت ببوش^۵

و بلافاصله نیز نسبت به حضور نفوذی‌ها و جاسوسان دشمن در میان نیروهای خودی هشدار می‌دهد و می‌گوید ممکن است کسی که با تو سر یک سفره نشسته و سخن می‌گوید جاسوس دشمن باشد و سخنان عادی تو حاوی اطلاعات ارزشمندی باشد که او به اردوگاهی که به آن تعلق دارد، بفرستد:

منه در میان راز با هر کسی

که جاسوس هم‌کاسه دیدم بسی^۶

سعدی همچنین می‌گوید کار تدارکات و آمادگی برای جنگ باید در نهایت خفا و پنهانی و به دور از چشم همگان صورت پذیرد. آن‌گونه که تا حد امکان دشمن تا قبل از شروع حمله، احتمال آن را متفتی بداند:

بباید نهان جنگ را ساختن

که دشمن نهان آورد تاختن

۱- گلستان، باب اول، ص ۶۴. در قابوسنامه هم آمده است که: «پس باید که از حال رعیت و لشکر خویش غافل نباشی و از حال مملکت خویش بی‌خبر نباشی. خاصه از حال وزیر و باید وزیر تو آب نخورد که تا تو دانی...» (قابوسنامه، ص ۲۳۸) و نیز آمده است «... و بر درد بندگان خداوند عزوجل صبور مباش و پیوسته خلوت دوست مدار که چون تو از لشکر و مردم نفور گردی، مردم و لشکر نیز از تو نفور باشند و در نیکو داشتن لشکر و رعیت تقصیر مکن که اگر تقصیر کنی آن تقصیر توفیر دشمنان باشد، اما لشکر همه از یک جنس مدار که هر پادشاهی لشکر همه از یک جنس دارد همیشه اسیر لشکر خویش باشد...» (همان، ص ۲۳۳). در سیاست‌نامه نیز فصلی با همین مضمون تحت عنوان «اندر لشکر داشتن از هر جنسی» در فصل ۲۴ آمده است. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. سیاست‌نامه، ص ۱۳۶).

در سیاست‌نامه در مورد لشکر و التماس‌های لشکر در فصل ۳۱ آمده است: «هر حاجتی که لشکر را بود باید بر زفان سرخیلان و مقدمان ایشان باشد تا از نیکویی فرموده شود بر دست ایشان بود و بدان سبب ایشان را حرمتی حاصل شود که چون مراد خویش خود گویند به واسطه‌ای حاجت نیوفتد و سرخیل را حرمتی نماند و اگر کسی از خیل بر مقدمان خویش دراز زفانی کند و یا حرمت او نگاه ندارد و از حدّ خویش بگذرد. او را مالش باید دادن تا مهتر از کهنتر پدیدار باشد. (سیاست‌نامه، ص ۱۶۴).

۲- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۱.

۳- گلستان، باب چهارم، ص ۱۳۰. ۴- همان.

۵- بوستان، باب اول، ص ۷۸. ۶- همان.

گیرد و مدیریت و فرماندهی او دچار اختلال گردد. از این رو به شهریار سفارش می‌کند که:

سپه را مکن پیشرو جز کسی

که در جنگها بوده باشد بسی^۶

سعدی آنقدر تمرین عملی نبرد در میدان را کارساز می‌داند که فی‌المثل کارایی شیر جنگ نادیده را کمتر از روباه به حساب می‌آورد و می‌گوید: سگ شکاری که در دشت عملاً در گیر و دار شکار بوده است، از جنگ پلنگ هم رویگردان نخواهد بود:

نقابد سگ صید روی از پلنگ

ز روبه رمد شیر نادیده جنگ^۷

بر این اساس از همین جا ذهن به آموزش نیروهای مسلح معطوف می‌شود و فراگرفتن فنون کشتی، تیراندازی، شکار و چوگان را برای پرورش دلاوران سپاه پیشنهاد می‌کند. او همچنین حضور جوانان را در دشت و کوه برای شکار در حدّ یک رزمایش و تمرین عملی برای جنگ با اهمیت تلقی می‌کند:

چو پرورده باشد پسر در شکار

نترسد چو پیش آیدش کارزار

به گشتی و نخچیر و آماج و گوی

دلاور شود مرد پرخاشجوی^۸

سعدی در این باره از بزرگان کشور می‌خواهد که فرزندان خود را آن‌گونه که ذکر شد پرورش دهند و از نازپروردگی و توجه فراوان به تمایلات رفاهی آنان پرهیز کنند که در غیر این صورت در جنگهایی که رخ خواهد داد این افراد بیشترین رنج را تحمل خواهند کرد:

به گرمابه پرورده و خیش و ناز

برنجد چو بیند در جنگ باز^۹

او دیده‌وران و پیشقراولان خودی را که در اصطلاح امروزی به آن واحدهای گشت و شناسایی می‌گویند، مانند یک سِدّ محکم می‌داند که با حضور پنهان و شجاعانه در خطوط و جبهه دشمن، اطلاعات مورد نیاز را چون عده و عُدّه، زمان حمله، استحکامات و دیگر تواناییها به فرماندهان خودی می‌رسانند و آنان را در تدبیر و تصمیم‌گیری صحیح کمک می‌کنند:

حذر کار مردان کاراگه است

یَزک،^۱ سِدّ رویین لشکرگه است^۲

سعدی دادن اطلاعات اشتباه را به دشمن، به‌نحوی که در تصمیم‌گیری و تدبیر او تأثیر منفی بگذارد، مورد تأکید قرار می‌دهد. او می‌گوید چون ممکن است جاسوسان دشمن در اطراف حضور داشته باشند، باید هم در عمل و هم در گفتار اطلاعات غیر صحیح و غلط را شایع کنند تا به صورت عادی و از کانال طبیعی به دست دشمن برسد و او را سردرگم و ناتوان نگه دارد و در این باره می‌گوید:

سکندر که با شرقیان حرب داشت

در خیمه گویند در غرب داشت

چو بهمن به زاوّلستان خواست شد

چپ آوازه افکند و از راست شد^۳

و از این روست که بر سرنوشت غم‌انگیز شهریاری که «حفاظت اطلاعات» را رعایت نمی‌کند تأسف می‌خورد و می‌گوید:

اگر جز تو داند که عزم تو چیست

به آن رای و دانش ببیاید گریست^۴

۶- نصب فرماندهان با تجربه

کلید فتح و ظفر در جنگها، همواره در دستان توانای فرماندهان شجاع و با تدبیر و جنگ‌آزموده است. اگر تمامی مقدمات و زمینه‌هایی که لازمه فتح در یک جنگ است فراهم شود و شخص بی‌تجربه و نالایقی فرماندهی را به دست بگیرد، نتیجه جز شکست چیزی نخواهد بود.^۵

سعدی با اشراف بر مسائل مربوط به مدیریت نبرد، ابتدا به شهریار توصیه می‌کند که برای سپاه فرماندهی انتخاب کند که قبلاً در جنگهای دیگر شرکت داشته و در میدان آزمون، تجربه‌های لازم را کسب کرده باشد. چرا که فرماندهان جنگ نادیده ممکن است در هنگامه نبرد، تحت تأثیر رخدادهای جنگ همانند؛ شمار کشته‌ها، ضجه و ناشکیبایی زخمی‌ها، گریز هراسناکان و... قرار

۱- یَزک: جلودار، پیش‌قراول

۲- بوستان، باب اول، ص ۷۶.

۳- همان، ص ۷۸. ۴- همان.

۵- عنصرالمعالی نیز در این زمینه می‌گوید: «... ولکن چون کسی را شغلی دهی نیک بنگر شغل به سزاوار مرد ده و بدان چه تو در باب چاکری معنی باشی شغلی که نه مستحق آن باشد وی را مفرمای؛ کسی که فزاشی را شاید شراب‌داری مفرمای و آن که خازنی را شاید حاجبی را مده که هر کاری به هر کسی نتوان داد، چنانکه گفته‌اند. «لِکَلِّ عَمَلِ رِجَالٍ» تا زبان طاعنان بر تو گشاده نشود و خلل اندر شغل تو پدیدار نیاید.» (قابوسنامه، ص ۲۳۰).

۶- بوستان، باب اول، ص ۷۵.

۷- همان. ۸- همان.

۹- همان.



و نیز افرادی را که بر اثر تن‌پروری و پرخوری از اندامی نامتناسب و فربه برخوردارند، طعنه می‌زند که:

دو مردش نشانند بر پشت زین

بود کش زند کودکی بر زمین^۱

این طعن و طردهای سعدی نسبت به سپاهیان نازپرورده و تن‌پرور و آسان‌گیر حاکی از جدّیت و صعوبت امر جنگ در پندار اوست. اصولاً سعدی جنگ را کار مردانِ مرد می‌داند، و تذکراتی از این قبیل را برای بازیچه قرار ندادن این امر مهم در جای‌جای آثارش تکرار می‌کند:

ز ره‌پوش خسبند شیر اوژنان

که بستر بود خوابگاه زنان

به خیمه درون مرد شمشیر زن

برهنه نخسبند، چو در خانه زن^۲

سعدی ناز و نوش و لهو و لعب را در زمان جنگ کاری بسیار غیرعقلانه و به دور از آیین جنگاوری و رزم می‌داند:

نه مردی است دشمن در اسباب جنگ

تو مدهوش ساقی و آواز چنگ^۳

و هشدار می‌دهد:

بسا اهل دولت به بازی نشست

که مُلکت برفتش به بازی ز دست^۴

مصلح‌الدین همچنین به شه‌ریار که فرماندهی کل نیروهای مسلح را به عهده دارد، به‌طور خاص و به‌همه فرماندهان به‌طور عام، سفارش می‌کند که از پذیرش و اجرای نظرات مشاوران پیر و جهان‌دیده و جنگ‌آزموده و سرد و گرم روزگار چشم‌پوشیده، غفلت نکنند و در لشکر دشمن نیز، از هیاهوی خام شمشیرزنان جوان نهراسند، بلکه از مکر و فنّ پیران پخته و جهان‌دیده حذر کنند:

به رای جهان‌دیدگان کار کن

که صید آزموده‌ست گرگ کهن

مترس از جوانان شمشیرزن

حذر کن ز پیران بسیار فن

جوانان پیل‌افکن شیر گیر

ندانند دستان روباه پیر

خرمند باشد جهان‌دیده مرد

که بسیار گرم آزموده است و سرد

و در پایان با کنایه‌ای ملیح به شه‌ریاری جوان‌گوشرد می‌کند که:

جوانان شایسته بخت‌ور

ز گفتار پیران نپیچند سر^۵

ب- راهکارها (تاکتیک‌ها)

سعدی در این مقام، با حکمت و درایت بی‌بدیل برای تمامی مراحل جنگ، از آغاز تا پایان، برنامه‌ای دقیق، حساب‌شده، واقع‌گرایانه و قابل اجرا ارائه می‌دهد. این برنامه راهکارهایی را برای غلبه بر دشمن و نیل به پیروزی در میدان نبرد، شامل مراحل پیش از آغاز جنگ، در آغاز جنگ، در اوج جنگ، در هنگام شکست یا در طلیعه پیروزی و بعد از فتح پیشنهاد می‌کند.

۱- پیش از آغاز جنگ

در مبحث پیشین گفتیم که سعدی موجودیت جنگ را فقط به‌عنوان آخرین راهکار، به رسمیت می‌شناسد و معتقد است که وقتی همه «حیلت»ها برای پیشگیری از جنگ یا فتح بدون خونریزی، کارگر نیفتاده، «حلال است بردن به شمشیر دست»^۶ و گفتیم که در جنگ «شمشیری از جنس تدبیر» را کارسازتر از شمشیر پولادین می‌داند. اکنون بعضی از این تدابیر، که می‌تواند پیروزی بدون درگیری یا «فتح به وسیله دیگران» را به ارمغان بیاورد، مورد بررسی قرار می‌دهیم.^۷

اولین راهکاری که سعدی در این مرحله ارائه می‌دهد، بستن پیمان مودت با دیگر دشمنان دشمن است:

اگر دشمنی پیش گیرد ستیز

به شمشیر تدبیر خونش بریز

برو دوستی گیر با دشمنش

که زندان شود پیرهن بر تنش^۸

در این صورت دشمن اولاً روحیه خود را از دست می‌دهد، ثانیاً قدرت نیروهای رقیب را با هم پیمان شدن با دیگران دو چندان می‌یابد. در این صورت یا از شروع جنگ منصرف می‌شود و امتیازات لازم را که شه‌ریار در جنگ به دنبال گرفتن آن است بدون جنگ واگذار می‌کند و یا در صورت شروع جنگ با توجه به وجود چنین پیمانی احتمال شکست او تا حد قابل اطمینانی تقویت می‌گردد. از طرفی به شه‌ریار توصیه می‌کند، که اگر می‌تواند، با تدبیر، دشمنان خود را به جان

۱- بوستان، باب اول، ص ۷۵. ۲- همان، ص ۷۶.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان، ص ۷۵. ۶- همان، ص ۲.

۷- قابوسنامه، باب ۴۱، ص ۲۲۳.

۸- بوستان، باب اول، ص ۷۶.

درگیری یک منزل راه را طی کند. این طی طریق با اسباب و لوازم سنگین نبرد، به خصوص اگر منطقه جنگی دارای عوارض طبیعی زمین از قبیل کوه و تپه و رودخانه و جنگل باشد، یا اینکه اوضاع جوی نامساعد باشد، مزید بر علت می شود و موجب تحلیل توان و درماندگی نیروها خواهد شد، به نحوی که وقتی مقابل دشمن تازه نفس رسیدند، توانایی حمله یا حتی دفاع مناسب از خود را ندارند و این خود موجب شکست آنان خواهد گردید:

میان دو لشکر چو یکروزه راه

بماند، بزن خیمه بر جایگاه

گر او پیشدستی کند، غم مدار

ور افراسیاب است مغزش برآر

ندانی که لشکر چو یکروزه راند

سر پنجه زورمندش نماند؟

تو آسوده بر لشکر مانده زن

که نادان ستم کرد بر خوبشتن^۵

این راهکار جنگی، یعنی ایجاد فاصله بین خود و نیروهای دشمن امروزه هم به نحوی در جنگها کاربرد دارد. این شیوه نیروی حمله کننده را گرفتار چنین معضلاتی می کند:

- وقت را از او می گیرد.

- در این اتلاف وقت، دشمن سطح آمادگی خود را بالا می برد.

- در گذر از موانع و عوارض گفته شده تلفات جانی بسیاری را بر او تحمیل می کند.

در این هنگام نیروی حمله کننده همان است که سعدی گفته «سر پنجه زورمندش نماند».

دیگر سفارش سعدی در آمادگیهای قبل از شروع جنگ، اعلام آمادگی باش و حفظ وضعیت جنگی در هنگامی است که دشمن در مقابل نیروهای خودی اردو زده، ولی هنوز جنگ شروع نشده و احتمالاً آمد و شد پیکها و مذاکرات نهایی در جریان است. در این حال می گوید که مبادا به خیال اینکه هنوز جنگی آغاز نشده و یا ممکن است مذاکرات به صلح بینجامد، آمادگی جنگی

یکدیگر بیندازد، چه در این صورت بدون هیچگونه هزینه مالی یا خسارت جانی، فتحی شیرین را نصیب خود ساخته است. او در مزیت این راهکار می گوید: «سر مار به دست دشمن بکوب که از اِحْدَى الحسینین خالی نباشد، اگر این غالب آمد، مار کشتی و اگر آن، از دشمن رستی»^۱

سعدی در عین حال ذکر این نکته را ضروری می داند که ممکن است دشمن هم به فکر استفاده از این راهکار باشد و هشدار می دهد که:

میان دو بد خواه کوتاه دست

نه فرزانی باشد ایمن نشست

که گر هر دو با هم سگالند راز

شود دست کوتاه ایشان دراز^۲

بنابراین ضمن پیشنهاد یک دیپلماسی فعال برای نزدیک شدن موقتی به یکی، نبرد قدرتمندانه با دیگری را توصیه می کند تا پس از شکست او، نوبت دشمن دیگر در رسد:

یکی را به نیرنگ مشغول دار

دگر را برآور ز هستی دمار^۳

توصیه دیگر سعدی در مرحله پیش از آغاز نبرد، به دست آوردن برآوردی دقیق و آمار قابل اطمینان از شمار افراد و ادوات جنگی دشمن است. در نظر او اگر این محاسبه و آمار، برتری دشمن را نشان داد، شروع جنگ را به هیچ روی جایز نمی داند:

مزن با سپاهی ز خود بیشتر

که نتوان زد انگشت پا بیشتر^۴

می بینیم که او به شدت از توصیه به اموری که مبنای عقلی ندارد و مبتنی بر احساسات زودگذر و مروج تهور و بی باکی بیجا و قهرمان بازی می باشد، رویگردان است و اصولاً دست زدن به کارهای خطرناک را در نبرد روا نمی داند.

نکته بسیار دقیق و ظریف دیگری که در این مرحله سعدی به آن اشاره کرده تنظیم فاصله اردوگاه خودی با اردوگاه دشمن، بر اساس برآوردهای انجام شده و تأمین منافع نیروهای خودی است. او به شهریار می گوید در صورتی که قصد تاختن فوری بر سر دشمن را ندارد در فاصله یک منزلی اردوگاه او، اردو بزنند و این فاصله را همواره رعایت نماید. در این صورت اگر دشمن قصد پیشدستی در حمله را داشته باشد، چاره ای ندارد جز اینکه برای رسیدن به جبهه نبرد و شروع

۱- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۴.

۲- بوستان، باب اول، ص ۷۶.

۳- همان، ص ۷۳.

۵- همان، ص ۷۴.

سپاهیان کم شود و دشمن بتواند در یک اقدام غافلگیرانه یا شبیخون در مدت کوتاهی کار را یکسره کند. از این رو سفارش اکید می‌کند که:

زره‌پوش خسبند مرد اوژنان

که بستر بود خوابگاه زنان

به خیمه درون مرد شمشیرزن

برهنه نخسبند، چو در خانه زن^۱

۲- در آغاز جنگ

در این مرحله از نبرد، سعدی به شهریار توصیه می‌کند که برای نبرد با دشمن در خطوط مقدم میدان، فقط نیروهای نخبه و جنگاور و دلیر را بفرستد تا هم بتوانند ضرب شستی به دشمن نشان دهند، هم باعث بالا رفتن روحیه بقیه افراد خودی و تضعیف روحیه دشمن شوند.^۲ اصولاً حضور افرادی که توان جسمی یا روحی شرکت در جنگ را ندارند، در میدان نبرد جز ایجاد دردسر برای جنگاوران و تضعیف روحیه جنگی و احتمالاً ایجاد جو هزیمت، تأثیر دیگری ندارد، پس با صراحت می‌گوید:

به پیکار دشمن دلیران فرست

هژبران به آورد شیران فرست

این مضمون یادآور کلام بلند حکیم سخندان توس است که فزونی لشکر ناکارآمد را، کارساز نمی‌داند:

اگر صد هزارند و ما صد سوار

فزونی لشکر نیاید به کار^۳

سعدی نیک می‌داند که آنچه در میدان نبرد موجب تقویت روحیه جنگاوران می‌شود، وجود انگیزه‌های قوی برای نبرد با دشمن است. فقط در این صورت است که افراد می‌توانند در مقابل شداید و صدمات جنگ، مقاومت کنند. این انگیزه‌ها می‌تواند: دفاع از سرزمین، دین، ناموس، حیثیت و غرور ملی باشد. گاه بیان یک شعر، یک رجز یا یک جمله می‌تواند بر روحیه جنگاوران تأثیری شگرف داشته باشد. سعدی در بیان این مطلب حکایت جنگی را باز می‌گوید که در آن «سپاه دشمن بی‌قیاس بود» و سپاه خودی اندک، «طایفه‌ای آهنگ گریز کردند» که ناگاه دلاوری نعره برآورد که: «ای مردان بکوشید! یا جامه زنان بپوشید! سواران را به گفت او تهوّر زیادت گشت و به یک بار حمله بردند، شنیدیم که هم در آن روز بر دشمن ظفر یافتند.»^۴



۳- در هنگام جنگ

سعدی معتقد است شمشیر کشیدن و سینه به سینه دشمن ایستادن و کشتن و کشته شدن، یگانه چاره کار نیست، بلکه در مدیریت جنگ^۵ باید بخش مهمی از تصمیمات معطوف به اتخاذ ترفندها و نیرنگ‌ها باشد، چرا که حيله‌های جنگی معمولاً با تلفات و خسارات کم، نتایج چشمگیری به بار می‌آورد. او حتی کسی را که در جنگ از اقدام به فریب دشمن عاجز باشد «بیچاره» می‌داند:

۱- بوستان، باب اول، ص ۷۶.

۲- محمدبن منصوربن سعید منقّب به مبارکشاه معروف به فخر مدبر، *آداب الحرب والشجاعه*، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، انتشارات اقبال، ۱۳۴۶، ص ۳۴۴.

۳- شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، جلد دوم، ص ۸۷.

۴- گلستان، باب اول، ص ۶۰.

۵- برای اطلاع بیشتر ر.ک. ذکر جمیل سعدی، ج ۳، ص ۲۳۱.

صورت می‌گیرد و فرمانده دشمن را به خیانت بر فرمانروایش وادار می‌کند و در یک موقعیت حساس با سپاهیان تحت امرش تسلیم می‌شود. این‌گونه رفتار آنقدر در اندیشه سعدی اهمیت دارد که معتقد است در افراد و فرماندهان دشمن:

اگر خُفیه ده دل به دست آوری

از آن به که صد ره شبیخون بری^۴
و باز تأکید می‌کند که به‌عنوان یک حرکت تبلیغی، برای ترغیب بیشتر سپاه مقابل به تسلیم شدن، باید با نهایت احترام و تکریم و بخشندگی با فرمانده تسلیم‌شده روبه‌رو شد، چون:

اگر سر نهد بر خطت سروری

چو نیکش بداری نهد دیگری^۵
البته این سفارش، به‌عنوان یک راهکار موقت جنگی فقط در هنگامه جنگ رعایت آن لازم است وگرنه به زعم سعدی هیچ شهریاری از افراد خیانت‌پیشه سود نبرده و بر آنان اعتماد نکرده، از این‌رو به شهریار سفارش می‌کند که فرماندهان تسلیم‌شده دشمن را به خدمت نگیرد و بر آنها اعتماد روا ندارد و به سوگندشان اعتنا نکند و همه حرکات آنها را با کمک مأموران مخفی زیر نظر داشته باشد: سپاهی که عاصی شود در امیر

ورا تا توانی به خدمت مگیر
ندانست سالار خود را سپاس

تو را هم ندارد، ز غدرش هراس
به سوگند و عهد استوارش مدار

نگهبان پنهان بر او بر گمار^۶
در این میان عدم اعتماد به خویشاوندان دشمن را نیز که به این طرف پناهنده شده‌اند، از بقیه پناهندگان ضروری‌تر می‌داند و به شهریار یادآور می‌شود که ممکن است روزی مهر خویشاوندی او بجنبد و به کین برخیزد و دست به تلبیس بیاویزد:

گرت خویش دشمن شود دوستدار

ز تلبیسش ایمن مشو زینهار
که گردد درونش به کین تو ریش
چو یاد آیدش مهر پیوند خویش^۷

۱- کلیات سعدی، غزلیات، ص ۱۲۱، غزل ۱۶۱.

۲- گلستان، باب هشتم، ص ۱۷۹.

۳- بوستان، باب اول، ص ۷۷.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان.



به جنگِ خصم کسی که از حیَل فرو ماند
ضرورت است که بیچاره‌وار برگردد^۱

سعدی با وجود تأکید بر طرفنדהا و نیرنگ‌ها و چگونگی استفاده آنها در جنگ در هنگام رویارویی، اندک سستی و درنگ در کشتن دشمن را روا نمی‌داند و نکشتن او را دشمنی با خود قلمداد می‌کند: «هر که را دشمنی در پیش است، اگر نکشد دشمن خویش است.

سنگ بر دست و مار سر بر سنگ

خیره‌زایی بود قیاس و درنگ^۲
و از شهریار می‌خواهد که در یک جنگ روانی، در کار نفوذ در قلوب تک‌تک افراد دشمن به‌خصوص فرماندهان و صاحب‌منصبان، از هیچ کوششی فروگذار نکند.

دل مرد میدان نهانی بجوی

که باشد که در پایت افتد چو گوی^۳
معمولاً این مهم با فرستادن مال فراوان در خفا



پس از این برای تأکید بر عدم اعتماد به افرادی که در پرونده آنان سابقه همکاری یا خویشاوندی یا دوستی با دشمن مشاهده می‌شود، سفارش می‌کند که شه‌ریار اصولاً نباید به هر کس خوشبین باشد و اعتماد کند و در این (آن؟) زمانه پراشوب:

کسی جان از آسیب دشمن ببرد

که مر دوستان را به دشمن شمرد

نگه دارد آن شوخ در کیسه دُر

که بیند همه خلق را کیسه‌بُر

پس:

بداندیش را لفظ شیرین مبین

که ممکن بود زهر در انگبین^۱

سعدی در راستای راهبرد محوریش در جنگ که همانا ساماندهی نبرد با تدبیر و توسل به حیل‌های جنگی و «کوبیدن سر مار به دست دشمن» است، از اختلاف افکندن در اردوی دشمن غافل نیست و آنرا از نعمتهای بزرگ می‌داند و معتقد است که اگر در سپاه دشمن اختلاف و تفرقه افتاد، کار را تمام شده باید فرض کرد:

چو در لشکر دشمن افتد خلاف

تو بگذار شمشیر خود در غلاف

چو گرگان پسندند بر هم گزند

بر آساید اندر میان گوسفند

چو دشمن به دشمن بود مشتغل

تو با دوست بنشین به آرام دل^۲

و البته همان‌گونه که اختلاف و پریشانی در لشکر دشمن را به فال نیک می‌گیرد، شه‌ریار را نسبت به انسجام و تجمع آنان هشدار می‌دهد: «چو بینی که در سپاه دشمن تفرقه افتاد تو جمع باش و اگر جمع شوند از پریشانی اندیشه کن.

برو با دوستان آسوده بنشین

چو بینی در میان دشمنان جنگ

وگر بینی که با هم یک زبان‌اند

کمان را زه کن و بر باره بر سنگ»^۳

سعدی همچنین با بیان یک راهکار جنگی به پدیده‌ای دیگر از حقایق ناگزیر جنگ می‌پردازد و آن پدیده «اسارت» است. معمولاً در همه جنگها صرف‌نظر از شکست و پیروزی هر طرف، پدیده اسارت وجود دارد؛ این پدیده خاص طرف شکست‌خورده نیست و چه بسا طرف پیروزمند تعداد زیادی اسیر در دست دشمن داشته باشد. سعدی هم به دلایل بشردوستانه - اولاً و بالذات - و هم به دلایل نظامی - ثانیاً

و بالعرض - بد رفتاری یا اسیران جنگی و به‌ویژه کشتن آنان را به شدت نهی می‌کند و چون می‌داند که دشمن همواره مقابله به‌مثل را حتی مسلم خود می‌داند، می‌گوید:

چو سالاری از دشمن افتد به چنگ

به کشتن برش کرد باید درنگ

که افتد از این نیمه هم سروری

بماند گسرفتار در چنبری

اگر کشتی این بندی ریش را

نبینی دگر بندی خویش را^۴

البته تأکید او به درنگ در کشتن سرداران اسیر دشمن - همان‌گونه که گفتیم - غیر از دلایل بشردوستانه، دلایل نظامی هم دارد. از نظر او رده‌های فرماندهی دشمن قطعاً اطلاعات بسیار دقیق و ارزشمندی از طرح و برنامه‌ها و آمار و ارقام سزوی دارند که در صورت کشته شدن آنان سپاه خودی از این اطلاعات محروم می‌شود و مطلب دیگر اینکه این اسیران می‌توانند در مبادله اسرا، کارساز باشند و دشمن قطعاً حاضر است در قبال آزادی سرداری از خود تعداد زیادی از اسیران را آزاد کند. نکته قابل تأمل دیگر این است که اگر سرداری از سپاه خودی اسیر دشمن شود، در آن صورت دشمن با او همان معامله را می‌کند که با سرداران اسیرش قبلاً شده است.

بر این اساس و به دلایل پیش‌گفته به شه‌ریار می‌گوید: «... در کشتن بندیان تأمل اولی‌تر است، به حکم آنکه اختیار باقی است؛ توان کشت و توان بخشید؛ اما اگر بی‌تأمل کشته شود، محتمل است که مصلحتی فوت شود که ندارک مثل آن ممتنع باشد»^۵ و استدلال می‌کند که:

نیک سهل است زنده بی‌جان کرد

کشته را باز زنده نتوان کرد

شرط عقل است صبر تیرانداز

که چو رفت از کمان نیاید باز^۶

در ادامه چون از فضای خشن، خونبار، و سرشار از غضب و حس انتقام میدان نبرد به‌خوبی آگاه است و می‌داند که به احتمال قوی حرف عقل به گوش غضب و انتقامجویی سپاهیان نخواهد رفت و خونی که چشم جنگاوران را در میدان رزم پوشانده از جان اسیران

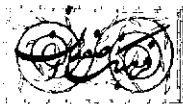
۱- بوستان، باب اول، ص ۷۷. ۲- همان.

۳- گلستان، باب ۸، ص ۱۷۴.

۴- بوستان، باب اول، ص ۷۷.

۵- گلستان، باب اول، ص ۱۷۹.

۶- همان.



بر این اساس است که در کشتن فواریان در میدان جنگ، برای پیشگیری از خسارات و صدمات غیر قابل جبران آن، درنگ را جایز نمی‌داند و با صراحت می‌گوید:

یکی را که دیدی تو در جنگ پشت

بکش، گر عدو در مصافش نکشت^۱
 سعدی از آنجا که فقط جنگ دفاعی را با شرایطی که قبلاً بحث شد جایز می‌شمارد، به شهریار سفارش می‌کند که تا می‌تواند وارد سرزمین دشمن نشود، چرا که اولاً ممکن است جنگ دفاعی به یک مبارزه تجاوزگرانه برای کشورگشایی تبدیل شود و دیگر آنکه دفاع از وطن و آب و خاک، که انگیزه‌ای قوی برای از جان‌گذشتگی سربازان است، انگیزه‌ای برای بهتر جنگیدن سربازان دشمن به دست دهد که خود می‌تواند برای سپاه خودی بسیار خطرناک باشد. نکته سوم آنکه دشمن، هم به دلیل آنچه که اشارت رفت و هم به دلیل آشنایی با سرزمین و عوامل طبیعی و گذرگاهها و مناطق سوق‌الجیشی آن، بتواند تلفات سنگین و یا حتی شکست را بر نیروی خودی تحمیل کند. او حتی در برتری نظامی مطلق، نسبت به دشمن - پنج به یک - باز این کار را جایز نمی‌داند:

اگر خود هزاری و دشمن دویست

چو شب شد در اقلیم دشمن مایست^۵
 از طرفی غافل از این نکته نیست که در این‌گونه موارد کسانی که بیشترین زیان را می‌بینند شهروندان بی‌پناه هستند، حال آنکه دشمنان ممکن است بتوانند در پناه حصارهای بلند از جان خود محافظت کنند. در اینجا باز تأکید می‌کند که:

تنت زورمند است و لشکر گران

ولیکن در اقلیم دشمن مران
که وی بر حصار ی گریزد بلند

رسد کشوری بی‌گنه را گزند^۶
 سعدی خطرها و منافع جنگ در شب را هم به شهریار گوشزد می‌کند و غافلگیر کردن دشمن را بسیار سودمند می‌داند و معتقد است که یک گروه زبده سوار پنجاه نفره، در شبیخون می‌تواند کار پانصد سوار را انجام دهد:

نخواهد گذشت، آنان را از آخرت و عاقبت کار می‌ترساند و قانون انتقام روزگار را به آنان یادآور می‌شود. شاید با تحریک احساسات، وظیفه انسانی خود را در این قسمت از نبرد هم به انجام رسانده باشد. در اینجا پیر جهان‌دیده و سرد و گرم روزگار چشیده‌ای را می‌توانیم تصور کنیم که با لحنی سرشار از عاطفه و التماس به سپاهیان خشمگین در دفاع از جان اسیران جنگی می‌گوید:

نترسد که دورانش بندی کند

که بر بندیان زورمندی کند؟
کسی بندیان را بود دستگیر

که خود بوده باشد به بندی اسیر^۱
 می‌بینیم که پس از گذشت هفت قرن، امروز در منشورهای بین‌المللی حقوق بشر و کنوانسیون‌های حفظ حقوق اسیران جنگی، بسیاری از رهنمودها و نکته‌سنجی‌های این حکیم فرزانه رخ می‌نماید. سعدی، مقاومت تا آخرین رمق حیات را اصلی‌ترین وظیفه یک سپاهی در جنگ می‌داند و گریز از مقابل دشمن را از پست‌ترین و ذلت‌بارترین کارها به حساب می‌آورد و معتقد است که:

مخنت به از مرد شمشیر زن

که روز وغا سر بتاید چو زن^۲
 از زبان گرگین - پهلوان ایرانی - خطاب به فرزندش، وقتی که آماده رفتن به میدان می‌شود می‌گوید:

اگر چون زنان جست خواهی گریز

مرو، آب مردان جنگی مریز
 سعدی گریز از میدان نبرد را یک مسأله شخصی نمی‌داند، بلکه با نگرش کلان به آن می‌اندیشد. او می‌داند که فرار یک نفر از میدان ممکن است فضای هراس از دشمن و روحیه شکست را در سربازان خودی ایجاد کند. در این صورت فرار فرد یا تعدادی انگشت‌شمار ممکن است به فرار لشکر بینجامد و باعث شکست کلی شود. لذا فرار یک سوار را نه فقط باعث کشته شدن خود او، بلکه باعث کشته شدن بسیاری می‌داند:

سواری که بنمود در جنگ پشت

نه خود را، که نام‌آوران را بکشت^۳
 از این رو معتقد است که اگر دشمن «سری» را «در میان خاک و خون» ببیند بهتر از آن است که پشت سربازی را در حال فرار مشاهده کند، چرا که:

... آن که جنگ آرد به خون خویش بازی می‌کند
روز میدان وان که بگیرد به خون لشکری

۱- بوستان، باب اول، ص ۷۷.

۲- همان، ص ۷۵. ۳- همان، ص ۷۶.

۴- همان، ص ۷۵. ۵- همان، ص ۷۴.

۶- همان، ص ۵۱.



شب تیره پنجه‌سوار از کمین

چو پانصد به هیبت بدر ز زمین
و بلافاصله هشدار می‌دهد که:

چو خواهی بریدن به شب راهها

حذر کن نخست از کمینگاهها^۱

چون اگر این راهکار چه از طرف دشمن چه از سپاه خودی اجرا گردد تلفات و خسارات آن بسیار خواهد بود. از این رو چه در سرزمین دشمن و چه در سرزمین خودی، اجرای جنگهای شبانه و شبیخون و کمین‌ها باید با رعایت همه جوانب احتیاط و دقت کامل انجام پذیرد.

۴- در آستانه شکست

سعدی با واقعگرایی مثال‌زدنی، با وجود آن‌همه تأکید که بر مقاومت و پایداری در میدان جنگ می‌کند و فرار را - آنچنان‌که گذشت - ذلت‌بارترین اقدام یک نظامی و شایسته مختثان می‌داند، چون می‌داند که به هر حال در جنگ یک طرف بازنده است به شهریار توصیه می‌کند که:

چو بینی که یاران نباشند یار

هزیمت ز میدان غنیمت شمار^۲
گویی در روشها، هیچ قاعده‌ای برای او مطلق و غیرقابل تغییر نیست و همیشه شرایط زمان و مکان برای تصمیم‌گیری صحیح مورد توجه اوست، از این رو از شهریار می‌خواهد که در اوج جنگ هم در اندیشه و مطالعه راه فرار باشد، به نحوی که اگر در موقعیتی قرار گرفت که جز هزیمت راهی برای نجات جان باقی نماند، از قبل و با اعصاب راحت به آن اندیشیده باشد و راههای مناسب را بررسی کرده، و از نظر گذرانده باشد. از منظر او، یکی از دغدغه‌های یک فرمانده در میدان جنگ - بدون آنکه کسی بداند - بررسی همین گذرگاههاست:

ببیندیش در قلب هیچجا مفر

چه دانی کران را که باشد ظفر؟^۳

معروف است که در هنگام فرار لشکریان - چون سلسله‌مراتب فرماندهی به دلیل شکست از هم پاشیده است - هر سپاهی فرمانده خود است و در صورت عدم ارتباط با فرماندهان، خود باید طبق صلاحدید عمل کند. سعدی در چنین موقعیتی برای کسانی که در میان معرکه یا در محاصره نیستند فرار را پیشنهاد می‌کند و برای کسانی که در میان دشمن گرفتارند، پوشیدن لباس دشمن و به شکل او در آمدن را راه نجات می‌داند:

اگر بر کناری به رفتن بکوش

وگر در میان، لبس دشمن بپوش^۴
و بدین صورت سعی می‌کند سپاه شکست‌خورده را به نقطه امنی برای بازسازی و سازماندهی مجدد رهنمون شود.

۵- در طلیعه پیروزی

می‌دانیم که در جنگهای گذشته، برافراشتن علم در سپاه به معنی حفظ انسجام و قدرتمندی بوده است.^۵ از این رو علم هر سپاه همواره در قلب لشکرگاه و در میان دلاوران فراوان که تا پای جان از اهتزاز آن دفاع می‌کردند قرار داشت. بر این اساس سرنگون شدن علم هر سپاه نشانه شکست نهایی محسوب می‌شد. از این رو سعدی می‌گوید وقتی که دشمن دچار شکست شد، فوراً علم او را سرنگون کن که سپاهیان متواری دشمن با مشاهده آن دوباره مجتمع نگردند و دوباره خطر آفرین نشوند:

چو دشمن شکستی بیفکن علم

که بازش نیاید جراحت به هم^۶
از طرفی به شهریار توصیه می‌کند که مراقب باشد که در آستانه پیروزی، سپاهیان با هدف غارت اموال و تجهیزات دشمن از هم پراکنده نشوند و به ویژه حفاظت از مراکز فرماندهی را به جهت غارت فراموش نکنند:

به دنبال غارت نرانند سپاه

که خالی بماند پس پشت شاه
گویی سعدی به خوبی از تاریخ جنگهای صدر اسلام بویژه جنگ احد آگاه است و سعی می‌کند فرمانده و شهریار کشور را به این حقیقت تلخ صدر اسلام آگاهی دهد. و با تأکید بر اهمیت مدیریت و فرماندهی جنگ می‌گوید:

سسیه را نگهبانی شهریار

به از جنگ در حلقه کارزار^۷
سفارش دیگر او در این مرحله این است که شهریار در تعقیب سپاه فراری دشمن رعایت حد اعتدال را بنماید و شوق ظفر و مستی پیروزی باعث نشود که در تعقیب دشمن از دوستان جدا افتد و به دشمن زیاد نزدیک شود:

۱- بوستان، باب سوم، ص ۱۰۶.

۲- همان، ص ۷۶. ۳- همان، ص ۷۴.

۴- همان.

۵- در آداب‌الحرب والشجاعه نیز در این زمینه مضامینی ذکر شده است. ر.ک. آداب‌الحرب والشجاعه، ص ۴۴۴.

۶- بوستان، باب اول، ص ۷۴.

۷- همان.

نباید که دور افتی از یاوران

و هشدار می‌دهد که ممکن است همین دشمن شکست خورده و فراری با یک حیلۀ جنگی ناگهان به سوی تعقیب‌کنندگانی که از سپاه خود دور افتاده‌اند برگردد و آنگاه:

هوا بینی از گرد هیجا چو میغ

بگیرند گردت به زوبین و تیغ^۱

۶- بعد از فتح

سعدی نیک می‌داند که اگر فتح نظامی و گشودن سرزمینهای مورد مناقشه، با فتح قلوب شهروندان آن سرزمین تداوم پیدا نکند، مستدام نخواهد بود. در نظر او اگر چنین نشود شادمانی ناشی از غلبه بر دشمن به زودی به نگرانی حاصل از شورشهای مردمی و گردنکشان آن دیار مبدل خواهد شد، از این رو برای حفظ این سرزمینها در هنگام پایان جنگ برنامه‌ای ارائه می‌دهد. ابتدا به شهریار توصیه می‌کند که حکومت سرزمینهای تسخیر شده را به زندانیان سیاسی و ناراضیان حکومت منقرض شده واگذار نماید:

چو اقلیم دشمن به جنگ و حصار

گرفتگی، به زندانیانش سپار

که بندی چو دندان به خون در برد

ز حلقوم بیدادگر خون خورد^۲

می‌بینیم که سعدی با زیرکی بی‌نظیر، سمت و سوی خطر را به خوبی تشخیص داده است. او نیک دانسته است که اولین و نزدیکترین خطر برای نظام نوپای سرزمینهای مفتوحه حاکمان متواری قبلی و وابستگان آنها هستند که بی‌تردید تا مدت‌های مدید از هرگونه تلاش برای بازگرداندن آب رفته قدرت به جوی حکومت دریغ نخواهند کرد. از طرفی می‌داند که جدی‌ترین و با انگیزه‌ترین دشمنان نظام سیاسی قبلی، زندانیان سیاسی هستند که مدت مدیدی از عمر خود را در سیاهچال‌های رژیم گذشته به سر برده و به قولی: «ستم‌های آن سرنگون برده‌اند»^۳. لذا اینان اگر حاکم شوند چنان درصدد انتقام از بقایای نظام گذشته برمی‌آیند که احتمال به حکومت برگشتن آنان را ناممکن می‌سازند.

مصلح‌الدین برای میان‌مدت هم به شهریار توصیه می‌کند که با شهروندان آن سرزمین بسیار بهتر و سازگارتر از حاکمیت قبلی رفتار کند، به نحوی که مردم در مقام مقایسه، نظام جدید را برای امنیت، رفاه و منافع خود

بتر بدانند و تأمین منافع خود را در تداوم نظام جدید احساس کنند و بر این اساس برای همیشه انگیزه دفاع از این نظام را داشته باشند.

چو برکنندی از چنگ دشمن دیار

رعیت بسامان‌تر از وی بدار

که گر باز کوبد در کارزار

بر آرند عام از دماغش دمار

و به شهریار هشدار می‌دهد که اگر به این سفارشها توجه نکنی...

وگر شهریان را رسانی گزند

در شهر بر روی دشمن مبند

مگو دشمن تیغ‌زن بر در است

که انباز دشمن به شهر اندر است^۴

سفارش دیگر سعدی در پایان هر عملیات نظامی موفق، تشویق و ترفیع قهرمانانی است که جانبازی، شجاعت و تهوّر فراوانی در جنگ از خود نشان داده‌اند: دلاور که باری تهوّر نمود

بباید به مقدارش اندر فزود

که بار دگر دل نهد بر هلاک

ندارد ز پیکار یا جوج باک^۵

نکته قابل توجه و پندآموز دیگر از شیخ شیراز این است که در پایان همه مباحث مربوط به عناصر مادی سامان دادن نبرد، از شهریار می‌خواهد که پس از تمهید همه این مقدمات برای پیروزی از همت و دعای درویشان صاحب‌نفس و صافی مشرب کمک بگیرد:

به بازو توانا نباشد سپاه

بسر و همت از ناتوانان بخواه

دعای ضعیفان امیدوار

ز بازوی مردی به آید به کار

هر آن که استعانت به درویش برد

اگر بر فریدون زد از پیش برد^۶



۱- بوستان، باب اول، ص ۷۴.

۲- بوستان، باب اول، ص ۷۷.

۳- هوشنگ ابتهاج، یادگار خون سرو، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۰، ص ۱۶۲.

بده داد ما را که خون خورده‌ایم

ستمهای آن سرنگون برده‌ایم

۴- بوستان، باب اول، ص ۷۸.

۵- همان، ص ۷۴. ۶- همان، ص ۷۸.